گزارش «جوان» از حضور در منزل شهید خسرو قادری که پیکرش بعد از ۴۰ سال به خانه برگشت

شهید ۱۶ساله‌ای که با بازگشت پیکرش غوغا به پا کرد

■ صغری خیل فرهنگ

تیر سال ۱۳۶۱ بود. مادر برای آخرین بار قرآن و آیینه را به دست گرفت و با خودش خیلی کلنجار رفت تا خسرو بغض و اشک‌هایش را نبیند. آرام آرام بدرقه‌اش کرد. سفارش‌های مادرانه را برایش زمزمه و خسرو را از زیر قرآن رد کرد و او رهسپار جبهه شد. دل در دلش نبود، اما به یاد حضرت زینب(س) که افتاد دلش آرام گرفت. ماه مبارک رمضان بود، زمزمه عملیاتی به نام رمضان که با عدم‌الفتح روبه‌رو شد. ۲۳ تیر ۶۱ خبر شهادت خسرو آمد، اما پیکری برای مادر نیامد تا وداع مادر و فرزند ناتمام بماند. حالا بعد از ۴۰ سال خبر آمد که پیکر خسرو تفحص شده و به خانه برمی‌گردد. مراسم تشییع شهید خسرو قادری که چندی پیش برگزار شد، باشکوه بود. الحق که البرزی‌ها سنگ تمام گذاشته بودند. چند روز بعد از تشییع پیکر شهید با هماهنگی قبلی مهمان خانه عذرا قادری مادر شهید شدیم تا برای لحظاتی هم که شده پای صحبت‌های او و خاطراتش بنشینیم.

■ **سربندهای آویزان**

وارد کوچه شهید که می‌شوم همان ابتدا چشمم به بنرهای خوشامدگویی و تابلو نوشته‌های چوبی می‌خورد. تابلوهایی که جملات و وصایای شهدا را به رخ بازدیدکنندگانش می‌کشد. در خانه را می‌زنم. خانه پر از مهمان‌هایی است که آمده بودند، بازگشت پیکر خسرو را خوشامد بگویند. در خانه که باز می‌شود، چشم‌هایم به سربندهای آویزان بیت شهید می‌افتد که جلوه‌ای خاص و روحانی داده بودند. سربندهایی که یاد شب‌های عملیات را برایت زنده می‌کنند.

کمی آنطرف‌تر مادری روی صندلی نشسته، وقتی نگاهش می‌کنم، شادی تمام وجودش را فراگرفته است. گویی بار دیگر متولد شده باشد! خوشامد می‌گوید و ما را به کنارش دعوت می‌کند و تا ما را می‌بیند دست به دعا می‌شود و چه خواسته زیبایی مادر شهید از خدا دارد: «عاقبت همه جوانان بخیر بشود. ان‌شاءالله.»

همین دعا می‌شود سرآغاز همکلامی‌مان. مادر شهید می‌گوید: خسرو متولد ۱۲تیر ۱۳۴۵ بود. من شش فرزند داشتم؛ پنج پسر و یک دختر. خانواده معتقد و مذهبی بودیم. من و بچه‌ها در زمان انقلاب فعالیت زیادی داشتیم. خوب به یاد دارم خسرو ۱۲ سال داشت، یک روز الاغی را آورد و عکس شاه و فرح را آویزانشان کرده بود و در محل می‌چرخاند و می‌گفت: «شاه فراری شده سوار گاری شده. این هم عکس خودش و خانمش که دارند از ایران فرار می‌کنند.»

■ **بازرسی شبانه**

بعد از پیروزی انقلاب، خسرو از ۱۳ سالگی وارد بسیج مسجد شد. شب‌ها پست بازرسی می‌داد. یک‌بار یکی از روحانیون محل به نام آقای نوری که با خانواده ما هم بسیار صمیمی بود، از پست خسرو عبور می‌کند. خسرو به آقای نوری ایست می‌دهد. آقای نوری به خسرو می‌گوید من نوری هستم. خسرو می‌گوید، باشد من وظیفه خودم را انجام می‌دهم. او هم می‌گوید به مادرت می‌گویم. خسرو در پاسخش می‌گوید، شما برای من قابل احترامی، ولی من باید کارم را انجام بدهم.

مادر شهید ادامه می‌دهد: «دفتر حزب جمهوری که منفجر شد، گریه می‌کردیم. پسرم می‌گفت تو را به خدا بروید در خانه گریه کنید. دشمن شادمان نکنید. نگذارید دشمن از اشک‌های شما خوشحال شود. نمی‌خواست آنها که مخالف هستند متوجه ناراحتی ما شوند.»

زمان زیادی را در پایگاه بسیج می‌گذراند. بسیار مهربان و شوخ طبع بود. دوستانش می‌گفتند، شب‌ها که پست داشتیم، شوخی می‌کرد و می‌خندیدیم. به کسی بی‌احترامی نمی‌کرد و حرف و غیبتی نمی‌زد. خسرو باگذشت، مهربان و صبور بود.

■ **شیرینی عروسی خسرو**

مادر به قاب عکس خسرو که در کنارش قرار دارد، خیره می‌شود. گویی یاد و خاطره آن روزها برایش تداعی شد، در میان صحبت‌های‌مان با چای و شیرینی از ما پذیرایی می‌کند و می‌گوید: «این شیرینی خوردن دارد! شیرینی آمدن خسرو است. من نمی‌خواهم کسی اینجا ناراحت شود یا گریه کند، اینجا مراسم عروسی خسرو است. نمی‌دانم چطور توانستم این جملات را بشنوم و بغض‌هایم را فرو بخورم. مگر می‌شود مادر باشی و ۴۰سال دلتنگ فرزندت نباشی! مگر می‌شود مادر باشی و فرزندت سال‌ها در بیابان‌های عراق خفته باشد، تو آرام سر بربالین بگذاری؟! اما این مادران همان زنانی هستند که امام خمینی (ره) در موردشان فرمود، از دامن زن مرد به معراج می‌رود.»

صحبت‌های مادر شهید را که مرور می‌کنم به خود می‌گویم بهانه به معراج رفتن خسرو همین مادر است؛ مادری که بغض‌ها و دلتنگی‌های مادرانه‌اش را فرو می‌برد و ۴۰سال صبوری پیشه می‌کند و اینگونه باعث عاقبت بخیری فرزندش می‌شود.

■ **مخفی‌شدن در وانت**

مادر از اعزام خسرو به جبهه و تغییر تاریخ شناسنامه‌اش می‌گوید: «زمانی که جنگ شروع شد خسرو سن زیادی نداشت. تاریخ شناسنامه را تغییر داد تا هرطور شده خودش را به جبهه برساند. حتی یک‌بار من را همراه خودش برد. همسرم راضی نبود که خسرو به جبهه برود و برای همین من هم صحبتی در این باره با همسرم نمی‌کردم، اما خود خسرو مشتاقانه پیگیر اعزامش بود.»

مادر شهید می‌افزاید: «فرمانده پایگاه بسیج خسرو برایمان تعریف می‌کرد که خسرو یکبار برای اینکه بتواند همراه ما به جبهه بیاید، داخل وانتی که قرار بود تدارکات به جبهه بفرستد، پنهان شد، اما ما متوجه شدیم و او را پیاده کردیم. خسرو دلگیر شد و رو به او کردیم و گفتیم خسرو جان بیا پایین ما نمی‌توانیم جواب پدر و مادرت را بدهیم. هر زمان رضایتنامه آوردی ما شما را همراه خودمان می‌بریم.

■ **شهد شیرین آزادی خرمشهر**

«مدت زیادی نگذشته بود که خسرو توانست نام خودش را در جرگه بسیجیان ولایتمداری که به امر رهبری جامه جهاد و رزم بر تن کرده‌اند، ثبت کند. چه کسی می‌دانست که این نوجوان تازه از راه رسیده به این زودی‌ها ره ۱۰۰ ساله را طی کند. پسرم در پایگاه مقداد تیپ محمدرسول‌الله(ص) ثبت‌نام کرد و بعد از تقسیم نیروها به پادگان امام‌حسن‌مجتبی (ع) رفت و از آنجا اعزام شد. قبل از اعزام آمد خانه و با ما دیدار کرد و رفت. فردای صبح آن روز هم قبل از اعزام با من تماس گرفت و تلفنی با هم صحبت کردیم. وقتی زنگ زد، گفتم خسروجان چقدر زود زنگ زدی مادر! ما مراسم دعا و... داشتیم. بعد هم با خواهرش برای خداحافظی تماس گرفت. او که متوجه اعزام خسرو شده بود، همراه با همسرش به بدرقه اتوبوس‌های رزمندگان رفتند. کمی بعد از اعزام، خسرو در عملیات الی‌بیت‌المقدس آزادسازی خرمشهر شرکت کرد. شهد شیرین آزادی شهر عزیزمان آنقدر به دل و جانش نشسته بود که وقتی به مرخصی آمد، برایمان از آن روزها و لحظات صحبت می‌کرد و خاطره می‌گفت.»

> پسرم رمضان ۱۳۶۱ راهی جبهه شد. یک روز قبل از عملیات رمضان هم با من تماس گرفت و گفت مادرجان، ما فردا عملیات داریم. من هم گفتم حرف فرمانده‌هایت را گوش کن و تابع‌شان باش. خسرو گفت مادر من می‌روم و توکلت به خدا باشد

■ **رمضان ۱۳۶۱**

به مقطع عملیات رمضان می‌رسیم. مادر شهید آهی می‌کشد و می‌گوید: «پسرم بعد از اتمام مرخصی دوباره راهی جبهه شد تا این بار در عملیات رمضان شرکت کند، بدرقه‌اش کردم و از آنجا که می‌خواستم به نماز جمعه بروم، خسرو به من گفت مادر شما برو نماز و من هم خودم می‌روم. نهایتاً پسرم رمضان ۱۳۶۱ راهی جبهه شد. یک روز قبل از عملیات رمضان هم با من تماس گرفت و گفت مادرجان، ما فردا عملیات داریم. من هم گفتم حرف فرمانده‌هایت را گوش کن و تابع‌شان باش. خسرو گفت مادر من می‌روم و توکلت به خدا باشد. هر چه خدا بخواهد همان می‌شود. گویا خسرو قبل از عملیات با دخترم هم تماس گرفته و گفته بود فردا عملیات داریم و خواهرش هم از او خواسته بود که مراقب خودش باشد. خسرو از خواهرش حلالیت طلبیده بود. دخترم به خسرو گفته بود این حرف‌ها چیست. تو ۱۶سالت است و ان‌شاءالله خیلی زود برمی‌گردی. خواهرش می‌گفت من نمی‌توانستم به خودم بقبولانم که این رفتن شهادت دارد. مگر برادرم چند سال داشت که از من حلالیت می‌طلبید.

> خسرو رفت و شهید رمضان شد. ۳۹ تا ۴۰ سال هم دوری و فراق ما از او طول کشید، اما من بر آنچه در راه خدا داده بودم، چشمداشتی نداشتم. امروز هم که بعد از سال‌ها دوری بازگشته باز هم خدا را شاکرم. من راضی‌ام به رضای خدایم

خسرو رفت و شهید رمضان شد. ۳۹ تا ۴۰ سال هم دوری و فراق ما از او طول کشید، اما من بر آنچه در راه خدا داده بودم، چشمداشتی نداشتم. امروز هم که بعد از سال‌ها دوری بازگشته باز هم خدا را شاکرم. من راضی‌ام به رضای خدایم.»

■ **شهادتت مبارک**

عذرا قادری شهادت فرزندش را قبل از اینکه کسی به او اطلاع دهد، می‌دانست. او می‌گوید: «همان روزی که خسرو شهید شد، نزدیکی‌های صبح بلند شدم و به نماز ایستادم. حس و حال نداشتم و باز خوابیدم. خواب دیدم که خسرو در سرزمینی وسیع و سرسبز است خاکش مثل حنا بود. به من لبخند می‌زد و می‌گفت مادر سلام! بعد به یکباره روی زمین من با دیدن این صحنه از خواب پریدم. پیش خودم گفتم خسرو جان شهید شدی؟! شهادتت مبارک! کمی بعد یکی از بسیجیان پایگاه خبر شهادتش را برای ما آورد. خبر آمد، اما هیچ نشانی از پیکرش نبود. بعدها گفتند مفقودالاثر است؛ مفقودالاثری یعنی نبودن عزیزی که همیشه در یادت خواهد بود.»

مادر با بغض ادامه می‌دهد: «همرزمان نحوه شهادت و چرایی ماندن پیکرش در منطقه را اینگونه برای ما تعریف کردند؛ ابتدا تیر به گلوی خسرو اصابت می‌کند و بعد تیری به پیشانی و تیری هم به قلب خسرو می‌خورد. وقتی تیر به گلویش می‌خورد او را به آن طرف خط انتقال می‌دهیم. شهادت خسرو برای همه مشخص بود، اما چون در این عملیات شکست خورده بودیم و منطقه به دست بعثی‌ها افتاده بود، نتوانستیم پیکرش را بیاوریم. حالا بعد از گذشت این همه سال خبر دادند که خسرو شناسایی شده و آنچه از پیکرش مانده است را برای ما آوردند.»

■ **گل سر سبد خانه**

مادر در پایان می‌گوید: «خسرو گل سرسبد خانه ما بود؛ گلی که خدا با شهادت گلچین کرد و برد. وقتی خبر تفحص خسرو را دادند، مردم به خانه‌مان آمدند. روز تشییعش هم یک شهر به استقبالش آمدند. مردم همه لطف داشتند. مردم شهدا را دوست دارند و در تشییع شهیدمان سنگ تمام گذاشتند. ما شرمنده‌شان شدیم. من جمجمه پسرم را دیدم جوان ۱۶ساله‌ای که با آمدنش غوغا به پا کرد. مردم به پسرم متوسل می‌شدند و حاجت می‌گرفتند. او سال‌ها مهمان سفره مادرمان حضرت زهرا(س) بود. رجایی‌ها، بهشتی‌ها، شهدای حرم همه رفتند. من خاک زیر پای همه‌شان هستم.»

گفت‌وگو

نگاهی به وقایع یک‌سال پایانی جنگ تحمیلی در گفت‌وگوی «جوان» با یک راوی دفاع مقدس

ماه‌های آخر جنگ با ارتش یک میلیونی صدام می‌جنگیدیم

■ علیرضا محمدی

۲۷ تیر ۱۳۶۷ پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران به اطلاع عمومی رسید؛ قطعنامه‌ای که سال قبل در ۲۹تیر ۱۳۶۶ از سوی شورای امنیت سازمان ملل تصویب شد و پس از یک‌سال پر فراز و نشیب نهایتاً ایران آن را پذیرفت. در گفت‌وگویی که با سیدحسین حسینی از راوی‌های دفاع‌مقدس داشتیم، به مرور وقایع تیر ۶۶ تا ۶۷ پرداختیم.

حسینی در توصیف شرایط جبهه‌ها در تابستان سال ۶۶ می‌گوید: پس از اینکه متصرفات ایران در حومه بصره طی عملیات کربلای۵ تثبیت شد، ابرقدرت‌ها به زعم خودشان قدمی دیپلماتیک برای پایان جنگ برداشتند و قطعنامه ۵۹۸ را در تیر ۶۶ به تصویب رساندند. در این زمان ایران دست برتر را در جبهه‌ها داشت، کما اینکه اسفند ۶۷ نیز رزمندگان عملیات والفجر ۱۰ را در شمال عراق اجرا کردند و شهرهایی چون حلبچه عراق را به تصرف درآوردند.

وی می‌افزاید: آخرای سال ۶۶ پایان دوران حملات آفندی ایران بود. بعد از آن فروردین سال ۶۷ عراق حملاتش را آغاز کرد و در اولین قدم فاو را پس گرفت. اگر بخواهیم نگاهی به متصرفات ایران در خاک عراق بیندازیم و برحسب اهمیت رتبه‌بندی کنیم، به ترتیب فاو، شملچه و مجنون حائز اهمیت بودند که عراق نیز ابتدا فاو، شملچه و مجنون را از ایران پس گرفت.

> شاید در نگاه اول عجیب به نظر برسد چطور در یک‌سال وضعیت جبهه‌ها اینقدر تغییر کرد، اما اگر خوب نگاه کنیم عوامل تغییر توازن قوا در جبهه‌ها از همان زمانی رقم خورد که برخی در داخل ایمان به ادامه جنگ را از دست دادند

این راوی دفاع‌مقدس در ادامه با اشاره به وضعیت اجتماعی و سیاسی دو کشور می‌گوید: یک‌سال پایانی جنگ اتفاق‌های مهمی در دو کشور ایران و عراق افتاده بود. از یک‌طرف اختلاف‌نظرهایی بین برخی از مسئولان سیاسی با فرماندهان نظامی درخصوص ادامه جنگ در داخل ایران وجود داشت و در طرف مقابل عراق نیز با امکاناتی که ابرقدرت‌ها در اختیارش گذاشته بودند، خود را تجهیز کرده و اقدام به گسترش کمی و کیفی ارتش کرده بود. طوری که ارتش عراق در پایان دفاع مقدس بسیار قوی‌تر از شروع جنگ شده بود.

وی در توضیح بیان می‌کند: عراقی‌ها در اواخر جنگ با یک ارتش حدوداً یک میلیون نفری به مواضع ایران حمله کردند. مثلاً گارد ریاست جمهوری‌شان را از یک لشکر به حد یک سپاه گسترش پیدا کرده بود، اما برعکس عراق در ایران برخی از شرایط باعث شده بود تا اعزام‌ها به جبهه رونق قبل را نداشته باشد. این مسائل باعث شد تا توازن جبهه‌ها به نفع عراق بهم بریزد و نهایتاً با از دست رفتن متصرفات ایران در خاک عراق، بعثی‌ها حتی به فکر پیشروی به داخل ایران نیز بیفتند.

حسینی در ادامه تصریح می‌کند: اگر یادمان باشد چند سال پیش نامه فرمانده وقت سپاه به حضرت امام بحث روز شده بود که ایشان از کمی امکانات و تسلیحات صحبت‌هایی را مطرح کرده بودند. همچنین برخی دیگر از نامه‌هایی که مسئولان اقتصادی و سیاسی به امام نوشت بودند یا در فضای سیاسی کشور مطرح کرده بودند نیز بعدها علنی گردید و نهایتاً همه این مسائل باعث شد تا حضرت امام با نوشیدن جام زهر قطعنامه ۵۹۸ را در تیر ۱۳۶۷ بپذیرند.

وی می‌افزاید: شاید در یک نگاه عجیب به نظر برسد که چطور در یک‌سال وضعیت جبهه‌ها اینقدر تغییر کرد، اما اگر خوب نگاه کنیم عوامل تغییر توازن قوا در جبهه‌ها از همان زمانی رقم خورد که برخی در داخل ایران ایمان به ادامه جنگ را از دست داده بودند و در آن سو نیز ابرقدرت‌ها که از شکست عراق در فاو و شلمچه متحیر بودند، تصمیم گرفتند به هر نحو ممکن این جنگ را طوری به اتمام برسانند که ایران طرف پیروز جنگ نباشد. بنابراین روی برخی از عوامل چه در داخل ایران و چه در خارج از آن کار کردند و نهایتاً ایران تیر ۶۷ قطعنامه را پذیرفت و در مرداد همان سال نیز جنگ به شکل عملی در جبهه‌ها به اتمام رسید.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۵۳۱

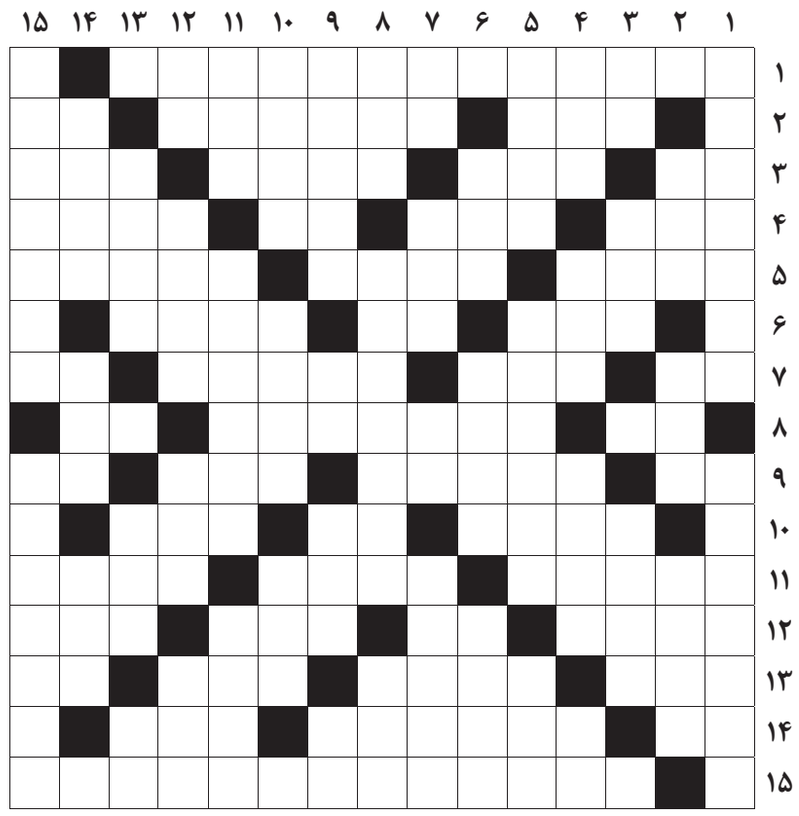

از راست به چپ

■ ۱- آیه اکمال که بخشی از آیه ۳ سوره مائده است(الْیَوْمَ ...) ■ ۲- مرزبان- محل آخرین جنگ ایران و اعراب- پاسخ جدول ■ ۳- عمو- عضو شنوایی- نوعی تنور نانوایی- شهر آرامگاه حضرت آدم ■ ۴- کوی و برزن- عضو بی حس- رود آرام- متضاد عوام ■ ۵- گنج و دفینه- آب‌دهنده- مهنا ■ ۶- فزونی و فراوانی- تلخ- خاک ■ ۷- برج کج- ترس و بیم- تریاک- خسیس ■ ۸- صرع- کندن گل و لجن کف رودها و آبراه‌ها- روحانی زرتشتی ■ ۹- لخت- مقید و گرفتار- دسته و صف- بهتر از بدتر ■ ۱۰- خالق ارژنگ- غذای نذری- از سوره‌های کتاب هدایت ■ ۱۱- سرودها و تصنیف‌ها- شهر زادگاه عطار- معتمدان ■ ۱۲- مرد شریف و نجیب- نحوه بی سروته- دشمن موش- شکاف و رخنه ■ ۱۳- کار در ازای پول- جوی و آبراه- مردم قرآنی- آب بند ■ ۱۴- مظهر روشنایی- تفاله کنجد- چهارشاخ خرمن بر بادده ■ ۱۵- علی علیه السلام می‌فرمایند از این سخن پرهیز کنید که باعث غرور و خودپسندی می‌شود

از بالا به پایین

■ ۱- سوره سوم- خطاب محترمانه برای مرده ■ ۲- سنگ عیار طلا- واژه و کلمه- برجستگی زیرچانه ■ ۳- زوبین- خودستایی به دروغ- راغب ■ ۴- مسابقات سراسری- جامه رزم قدیم- تابلوی تبلیغاتی- تن‌پوش مردانه ■ ۵- اثر سوختگی- دراز، ممتد- قربانگاه حاجیان ■ ۶- از سوره های قرآن که در آن بیشترین قسم یاد شده است- محلی ویژه برای مسافران در هتل و فرودگاه- از شهدای مظلوم مدافع حرم ■ ۷- همسایه سولقان- از فرزندان نوح- پول ژاپن- نوعی ورزش ■ ۸- گهواره- با پیمانکار منعقد می‌شود- درختی خاردار شبیه درخت ترنج ■ ۹- از گل‌های زیبا- سنبل کوهی- بطن- صدازدن طلبکارانه ■ ۱۰- پول چین- رودی که از شهر رم می‌گذرد- برکت سفره ■ ۱۱- لوس- ایمان آوردن- گروگذارنده ■ ۱۲- عدد رمزی- سفره- گاهی پس می‌شود و باید فرار کرد- آقا و سرور ■ ۱۳- رهبر شهید فدائیان اسلام- درد چشم- مادر لر ■ ۱۴- سنگتراش- فتنه و آشوب- پرستار ■ ۱۵- از القاب امام زمان(عج)- اثنی عشر

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷	۲		۱					
				۴			۸	
				۸		۷		۹
۱	۸					۲		۵
					۵		۷	
۵		۶	۲					
					۱	۶		۷
۸		۹						
۲			۵		۷		۳	

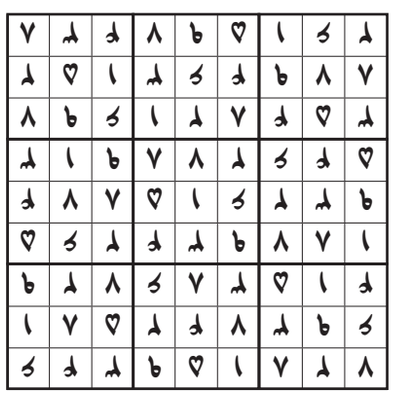

جدول کلمات متقاطع
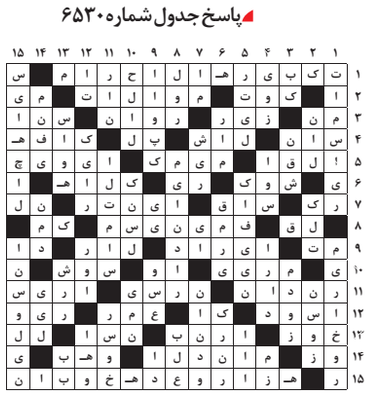
■ پاسخ جدول شماره ۶۵۳۰